

شرایط نوین؟ تاکتیک نوین؟

تقی‌روزبه

آیا در فاصله یکساله مابین دوکنگره، و بویژه پس از انتخابات مجلس ششم تحولی کیفی در مجموعه اوضاع بوجود آمده است، که بازنگری در تاکتیک‌های سازمان را ضروری سازد؟ برای پاسخ دادن باین سؤال لازم است که نگاهی به دگرگونی‌های حاصل در صف آرائی بالائی‌ها (کل حاکمیت) و پائینی‌ها (جنبش توده‌ای) و توازن قوای برآمده از این دفاکتور اصلی داشته باشیم. بنابراین لازم است به بینیم که چه چیز در مقایسه با سال پیش (و مشخصات اصلی دوره تاکنونی) دگرگون شده است:

در وضعیت کنونی، اولاً جناح تمامیت گرا، هم‌چنان مواضع کلیدی و واقعی قدرت را در دست دارد، و ثانیاً بدلیل ترس

از فروپاشی نظام (که با توجه به مضمون حرکت مردم، بویژه پس از قیام ۱۸ تیرماه گذشته و سپس انتخابات مجلس ششم برجانش نشسته است) مصمم شده است که به هر قیمتی که شده است، با رویکرد به شیوه نوینی از حکومت کردن، معادله نتوانستن و نخواستن فلج کننده را که از دوم خرداد بدینسو برقرار شده (و اساساً از طریق چماق قانون، کاربرد قهر یعنی ترور، زندان، و فلج ساختن برنامه‌های حریف از طریق بحران آفرینی، و گسترش فضای اختناق در جامعه) به توانستن از یکسو و وادار ساختن مردم به تمکین از سوی دیگر تبدیل کند. باید توجه داشت که موقعیت بوجود آمده یعنی برقرار شدن معادله نتوانستن (در بالا) و نخواستن (در پایین) در جامعه ما تا لحظه کنونی با وساطت شکاف بالائی‌ها و سپر قرارداد بخش‌های آن‌ها (اصلاح طلبان) بوجود آمده است و حالا در ارزیابی نوین-بویژه پس از انتخابات مجلس ششم- باید دید که این معادله در راستای تبدیل شدن به حالت طبیعی و دو قطبی خود، دستخوش تحولات اساسی شده است یا نه؟ و ثالثاً برای اینکار لازم می‌بیند که به شکاف‌های درونی خویش بهر قیمت شده پایان دهد. و رابعاً هدف یکدست کردن بالائی‌ها برای ایجاد اراده فشرده جهت سرکوب و تشبیت حاکمیت خود را نه از طریق راهکارهای سیاسی-قانونی (که مستلزم کنار آمدن و امتیاز و سازش با حریف و ایجاد اصلاحاتی در نظام است) بلکه بشیوه فراقانونی و از طریق اعمال زور و فشار برای قبضه مواضع از دست داده پیش می‌برد. بنابراین مناسبات جناح‌ها هم‌چنان آکنده از منازعات و تنش‌های حاد و بحران زاست. جناح حاکم درعمل دست آوردهای جناح رقیب را برسمیت نشناخته و مدام درحال بحران آفرینی است. آخرین ترفند این جناح پس از ماجرای موج، کنفرانس برلین و پروژه نوارسازی، در پی آمریکایی نامیدن اصلاحات، و الگوی فروپاشی شوروی سابق، به پیش کشیدن مدیریت نوین و ستادی برای اسلامی کردن اصلاح و کنترل سرعت آنست. نبرد برای ریاست جمهوری آینده (که درفاصله دو نشست کنگره صورت خواهد گرفت) از همین حالا شدت یافته و جناح حاکم تاکتیک ممانعت از کاندیداتوری مجدد ویرا در برابر خود قرار داده است. به چالش طلبیدن شخص خاتمی و بیلان کارش (که بعضاً فاجعه بار خوانده شده است) با همین هدف صورت می‌گیرد. از هم اکنون رسالت از وی خواسته است که با تأسی به ماندلا و اسطوره شدن از کاندید شدن مجدد منصرف شود. اگر فاز درخواست مؤدبانه، مؤثر واقع نشود آیا فاز بعدی هم همچنان مؤدبانه خواهدبود؟ بهرحال سال پرتنش و لبریز از بحران را در پیش رو داریم. دستگیری، خانه نشین کردن با هدف از میدان خارج کردن مدیران و مشاوران و یاران و مهره های کلیدی وی نیز یکی پس از دیگری در حال وقوع پیوستن است. هم اکنون قوه قضائیه با حمایت مستقیم خامنه‌ای نقش ستاد حمله به حریف و خاموش ساختن مخالفین وی را بعهدہ گرفته است. تهاجم سنگینی به مجلس در حال تدارک دیده شدن است (با استفاده از تمثیل دوره مشروطیت، دوره استبداد صغیر محمدعلیشاه، آیا به توپ بسته شدن مجلس ششم تکرار خواهد شد؟) بحران و بحران سازی و اختلال تنها منحصر به عرصه سیاسی و فرهنگی نیست بلکه در عرصه اقتصادی و مناسبات بین‌المللی هم (برای بهم زدن سیاست تنش‌زدائی حریف) با شدت تمام ادامه دارد. تشدید تخاصمات تا قبضه مجدد قدرت مجریه و مقننه از طریق تشکیل و بکارگیری نهادهای موازی (اجرائی و تقنینی و ...) ادامه خواهد داشت.

با رویکرد جدید جناح حاکم به رهبری خامنه‌ای (بویژه پس از انتخابات مجلس)، شکاف‌های جناح حاکم کمابیش

کنترل شده و اقدامات سابقاً گسیخته، خود بخودی و مرکز گریز آن اکنون هم آهنگ تر و سانترالیزه تر عمل میکنند. گلوله ها به نحو دقیق تری شلیک می شوند و جناح حاکم تهاجم بزرگ خود را که پس از انتخابات مجلس ششم شروع کرده است، حلقه به حلقه از مطبوعات (به تعبیری دستگاه تنفسی اصلاح طلبان و جنبش)، قلع و قمع اصلاح طلبان رادیکال و اصلاح طلبان غیرخودی (ملی-مذهبی ها. ملی گراها)، جنبش دانشجویی، حلقه نزدیکان خاتمی و مهره های کلیدی دولتمردان و حزب اخص وی (جبهه مشارکت) تسری می دهد و بر آنست که آنرا همچنان تا کسب مواضع از دست داده به پیش ببرد.

در یک جمع بند کوتاه باید نتیجه گرفت که گرچه جناح حاکم بخشی از مواضع خود را از دست داده است، اما از سنگر خود (مواضع واقعی قدرت در جمهوری اسلامی) مواضع حریف را بشدت زیر آتشبار حملات خود قرار داده است. آنچه که به جناح حاکم انگیزه و امکان چنین تعرضی را بخشیده است، همانگونه که اشاره شد، چهارعامل مضمون براندازی حرکت مردم، سترونی تاکتیکهای حریف، یکدست کردن نسبی صفوف جناح حاکم (به رهبری خامنه ای) و خلأ نسبی خاص از انتقال به دوره جدید است که در مجموع سبب ساز شیوه و رویکرد جدید حکومت کردن شده است.

وضعیت جبهه اصلاح طلبان- از سوی دیگر جناح اصلاح طلب، با پیروزی در انتخابات مجلس، در واقع پس از فتح فوه مجریه، شوراها و شهر و قوه مقننه توانسته است که مواضع خویش را در مقایسه با گذشته تحکیم کند. اما در جمهوری اسلامی اولاً پیشروی های فوق پیشروی در قلمرو قدرت صوری محسوب می شود و ثانیاً به دیواره های پایانی و نقطه اشباع کسب قدرت صوری رسیده است و بهمین دلیل این پیشروی در عین حال مبین به بن رسیدن نیز هست. باین دلیل که دیگر سنگری تازه از این جنس (قلمرو قدرت نرم) برای فتح وجود ندارد و مهم تر از آن با مقاومت و عدم تحمل دستگاه ولایت روبرو شده است. بنابراین یا باید تنها به حفظ و تکرار همان مواضع (مثلاً انتخابات ریاست جمهوری و ۰۰) بسنده کند که در ماهیت خویش باید آنرا حرکت در عرض و در جازدن و سبب فروریزی نفوذ و اعتبار توده ای دانست و نه پیشروی در عمق. و یا اگر بخواهد که به پیشروی در عمق ادامه دهد باید با خود رهبری و ولی فقیه (قلب نظام) گلاویز شود. امری که می دانیم نه از توان آنها بر می آید و نه با ماهیت آنان بعنوان جزئی از نظام حاکم و مدافع قانون اساسی هم خوان است. پیشروی در بخش "سخت قدرت" مستلزم فراتر رفتن از محدوده "قانون" و متوسل شدن به ابزارهای فراقانونی، یعنی فراتر رفتن از محدوده ظرفیت اصلاح طلبان، علی العموم و اصلاح طلبان دولتی علی الخصوص است. علاوه بر مقاومت و ایستادگی دستگاه ولایت فقیه، اصلاح طلبان از عامل دیگری نیز بشدت هراسانند، از فراتر رفتن خواست های مردم از چهارچوب قانون اساسی. این ترس بویژه پس از قیام ۱۸ تیر سال گذشته بر جان آنها نشسته است. در سالگرد ۱۸ تیر امسال نیز ترس از آن، یکدم از چهره اشان دور نشد. عملکرد دو عامل فوق (فشار و عدم انعطاف ناپذیری جناح تمامت خواه و ترس از فراروی مردم) این نیرو را در اوج پیروزی های خود (که با تسامح می توان پیروزی در کسب بخش نرم قدرت سیاسی نامید) فلج ساخته و سترونی زایدالوصفی به تاکتیک های آنها داده است. استراتژی آرامش، پاسخی برای این وضعیت است و مخاطب اصلیش قبل از آنکه تاکتیکی در برابر تهاجم جناح حاکم باشد و قبل از آنکه -آنگونه که ادعا می شود- بهانه ندادن به دست جناح حاکم برای تشدید تهاجمش باشد، به قصد کنترل حرکت مردم برای فراتر رفتن از چهارچوب "قانونی" است، به وقتی که حرکت بر مدارقانون به بن بست رسیده است.

در برابر وضعیت نوین پس از بدست گرفتن سنگر مجلس، اصلاح طلبان کنترل و قانونمند کردن دستگاه ولایت و ضمائم آنرا از طریق ابزار تحقیق و تفحص (که پیشاپیش توسط مجلس پنجم و تشخیص مصلحت از آنان سلب شده است) و اجرای قانون اساسی (بروایت اصلاح طلبان) و حق نظارت ریاست جمهوری بر اجرای قانون اساسی توسط قوای مختلف نظام، بعنوان شعار این مرحله خویش قرار داده اند. اما آیا دستگاه مطلقه ای که خود را مافوق قانون می داند (با روایت خود از قانون اساسی) و مهم تر از آن در واقعیت هم این اقتدار مطلقه را دارد و اعمال می کند، کنترل پذیر است؟ نیازی به پاسخ استنتاجی

نیست. خود سیر رویدادها پاسخ روشن باین سؤال را داده است.

علاوه برچالش‌های فوق در اردوی اصلاح طلبان، طیف بندی درونی آن تحت فشار پائین و رادیکالیزه شدن جنبش از یکسو و تحت فشار جناح حاکم از سوی دیگر تشدید شده و برای خود اصول‌گرایان (مجمع روحانیون و ۰۰)، طیف میانی (جبهه مشارکت) و رادیکال‌ها (روشنفکران مذهبی و ۰۰) را پیدا کرده است. طیف بندی فوق بویژه در متن انتخابات مجلس ششم و تسخیر مجلس ششم تشدید گردیده است. با این وجود باید گفت که انحصارطلبی و عدم تمکین به هرنوع اصلاحی، شانس بهره‌وری جناح حاکم از شکاف‌های موجود را به باد داده است. وخامت بحران اقتصادی نیز بعنوان مؤلفه‌ای دیگر با ورود به صحنه (همراه با اعتصابات کارگری و شورش‌های زحمتکش‌ان محلات و شهرها) عدم توان پاسخ‌گوئی توسعه سیاسی در بن بست قرار گرفته به بحران همه جانبه کنونی را نشان می‌دهد. تشدید بحران لزوم باصلاح توسعه اقتصادی را نیز به میان کشیده است و این درحالی است، که کابینه ائتلافی خاتمی عملاً فاقد برنامه مشخص برای مقابله با بحران اقتصادی است و آنچه که هم درعمل پیش می‌رود، عملاً همان برنامه تعدیل اقتصادی است. و جناح دیگر نیز با وقوف باین نقطه ضعف حریف، نقطه فشار خویش را برروی آن متمرکز کرده است. گرچه جناح حاکم در میان مردم آبرو باخته است و حنایش رنگی ندارد، و نیز برخلاف هارت و پورت‌هایش هجوم به این نقطه ضعف، معادل نقطه قوت خودش (با توجه به انحصار بسیاری از امتیازات و ثروت‌های باد آورده) نیست و هم اکنون جناح دیگر با طرح مقابله با رانت‌ها و امتیازات باد آورده به ضدحمله متقابل دست زده است، اما تهاجم فوق در مجموع وضعیت کل نظام را شکننده تر کرده و بقول روزنامه بهار حکم راه رفتن برلبه تیغ را دارد.

در یک جمع بندی کوتاه باید گفت، که به پایان رسیدن راه پیمائی برمدار قانون، سرسختی و تهاجم جناح حاکم برهبری دستگاه ولایت، ترس از حرکت فراقانونی مردم، تشدید شکاف‌های درونی، و بالأخره تاکتیک‌های سترون برخاسته از عوامل فوق، اصلاح طلبان را در اوج موفقیت درحالت تدافع قراردادده است.

درجبهه جنبش توده‌ای: چنانکه میدانیم آنچه که ازدوخرداد بدینسو بوجود آمد، حاصل ترکیب رأی اعتراضی مردم با شکاف بالائیها بوده است. این جنبش در مسیر خویش تدریجاً رادیکال‌تر شده و انعکاس آن در جبهه اصلاح طلبان بصورت پدیده نوری و گنجی و آنگاه اوج خود را در انتخابات مجلس ششم (با کنار زدن رفسنجانی و فتح سنگر مجلس توسط اصلاح طلبان و شکست طرح ابطال مجلس و...) نشان داد. اما تعمیق و رادیکال تر شدن آن فقط منحصر به عرصه فوق نبوده است، بلکه به موازات آن در عرصه دیگری همچون قیام دانشجویی-مردمی تیرماه سال ۷۸ و نیز تیرماه امسال و نیز گسترش اعتصابات کارگری و شورش‌های محلات نیز شاهد بروز و گسترش آن بوده‌ایم. پس جنبش توده‌ای در دو شاخه و مسیر قانونی و فراقانونی (البته در تأثیر متقابل برروی یکدیگر) تدریجاً به پیش‌رفته است. گرچه وجه قانونی تاکنون وجه عمده را تشکیل داده است، اما وجه فراقانونی بیش از پیش زمینه گسترش یافته است. هرناکامی در وجه نخست موج نیرومندی را بسود تقویت وجه فراقانونی فراهم ساخته است. همانگونه که قبلاً مطرح شد تشکیل مجلس ششم را باید اوج پیشروی قانونی دانست. سنگر بعدی پیشروی مردم تنها می‌تواند سنگر ولایت فقیه و ضمام آن (یعنی شورای نگهبان، مجلس تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان، قوه قضائیه و صدا و سیما) باشد که دیگر با رأی اعتراضی و با سپر قرار دادن پوشش اصلاح طلبان هم قابل وصول نیستند. هم اکنون سؤال اصلی و مرحله‌ای جنبش اینست که فتح کدام سنگر و با چه شیوه‌ای؟ و اگر پاسخ همانا فتح سنگر ولایت فقیه باشد (که هست)، همانطور که اشاره شده، دیگر بشیوه تاکنونی یعنی ترکیب رأی اعتراضی و شکاف و سپر قراردادن (که تاکنون مشخصه اصلی نحوه پیشروی جنبش را تشکیل می‌دهد) تسخیر آن ناممکن است. پیشروی برای دستیابی باین هدف دیگر نه به بشیوه تاکنونی غیر مستقیم و بوساطت اصلاح طلبان، بلکه بشیوه مستقیم و بدون سپر اصلاح طلبان و بشکل فراقانونی می‌تواند صورت گیرد.

پس در یک جمع بندی کوناه باید نتیجه گرفت که در پی انتخابات مجلس ششم، یعنی درست در اوج حرکت برمدار

قانون، حرکت جنبش توده‌ای از مدار قانون به مدار فراقانون منتقل می‌شود*

نباید ناگفته گذاشت که خواست و تبلیغ ضرورت فراتر رفتن جنبش از مدارقانون و پیشروی با وساطت، همواره موردخواست چپها و نیروهای رادیکال بوده است. اما اکنون مسأله فقط طرح این ضرورت نیست بلکه در شرایط فرا رسیدن بن بست پیشروی بشیوه قانونی اکنون زمینه عینی گسترش این تاکتیک و خصلت توده‌ای یافتن آن امکان واقعی یافته است.

آیا تحول فوق به معنای دوقطبی شدن تضادهای جامعه است؟ نه هنوز! روندهای عینی هنوز چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. تحول فوق در متن سه قطبی بودن تضادها و حفظ عمده‌گی تضاد بالائی‌ها با یکدیگر صورت می‌گیرد. برای روشن شدن دقیق وضعیت لازم است که بین مفهوم همسویی و بهره‌گیری از سپر اصلاح طلبان، تفکیک لازم صورت بگیرد:

تا آنجا که به عمده بودن مبارزه علیه جناح تمامیت گرا مربوط می‌شود، وضعیت هم چنان برمدار تاکنونی است. تامادامیکه جناح اصلاح طلب به سازش باجناح حاکم نرسیده است (یا بهتر است بگوئیم تا مادامیکه جناح حاکم حاضر به سازش با آن نشده است)، علی‌رغم جداسدن شیوه‌های پیشروی از یکدیگر عموماً همسویی با آن در برابر نیروی عمده سدکننده دمکراسی و خود حکومتی مردم اجتناب ناپذیراً - چه بخواهیم و چه نخواهیم - وجود خواهد داشت. اما تاجائی که به شیوه اصلی و عمده مبارزه برمیگردد (قانونی و فراقانونی) همسویی و سپر قرار دادن عمدتاً به پایان رسیده است. در این حوزه نبرد و ستیز سختی بین ایندو وجود دارد و خواهد داشت. باین جهت باید برای پرهیز از آشفتگی تاکتیکی اولاً بین همسویی و سپر شدن تفاوت قائل شد و ثانیاً اگر مسامحتاً همسویی را معادل سپر بکارگیریم روشن سازیم که به چه معنایی و در برابر چه نیرویی بکار می‌گیریم یا بکار نمی‌گیریم. و ثالثاً همسویی را نباید الزاماً با ائتلاف یا همکاری و یا حمایت از اصلاح طلبان مترادف گرفت.

از سوی دیگر اصطلاح همسویی با طیف بندیهای درونی اصلاح طلبان گره می‌خورد. می‌دانیم که هم اکنون طیف اصلاح طلبان رادیکال زیر ضرب بوده و در زندان و یا در خطر دستگیری قرار دارند. طبیعی است که علی‌رغم جداسدن شیوه مبارزه از مبارزه قانونی، مفاهیمی چون همسویی نسبی و تاکتیکی لااقل با این بخش از اصلاح طلبان هنوز معنای خود را از دست نداده است. در اینجا باید صراحت بدهیم که علی‌رغم اشتراک مقطعی و تاکتیکی نحوه پیشروی، مضمون اعتراضی، هدف واقعی نهائی و واقعی جنبش توده‌ای از همان نخست با هدف اصلاح طلبان متفاوت بوده است و شاهدیم که هرچه جنبش بجلو تر می‌رود هم تمایز این اهداف از یکدیگر بیشتر میشود، (مانند شعارهای قیام ۱۸ تیر سال قبل و میتینگ بزرگداشت امسال) و هم از نقطه نظر شکل و نحوه پیشروی (که بحث اخص این نوشته است).

آیا ورود به دوران فراقانونی و سترون شدن مبارزه قانونی، به معنای پایان مبارزه قانونی است؟ نه! به بن رسیدن مبارزه قانونی نه فقط الزاماً به معنای به پایان رسیدن مبارزه قانونی نیست. بلکه برعکس با تسخیر مجلس ششم، تمامی قرائن حاکی از تشدید مبارزات قانونی و تشدید تضاد در این حوزه است. صف آرائی ارگان‌های قانونگزاری موازی در برابر هم نتیجه‌ای جز تشدید آن نخواهد داشت. مجلس ششم یک مجلس معمولی برای چانی زنی و سازش رقبا جهت تقسیم قدرت (که در شرایط عادی کارکرد اصلی آنرا تشکیل میدهد) نیست. بلکه یک مجلس بحران بوده و مکانی است برای منازعه بین رقبا که در زیر فشار جنبش توده‌ای شکل گرفته است و بهمین دلیل نه مردم بسادگی از انتظارات و ایراد فشارهای خود بآن صرفنظر خواهندکرد و نه اصلاح طلبان بسادگی با بی‌اعتنائی باصلاحات وعده داده شده، خود را در مقابل جناح حاکم خلع سلاح خواهندکرد.

اگر مبارزه قانونی هنوز وجود دارد و حتی تشدیدهم ممکن است بشود، پس تاکتیک توده‌ای نسبت باین منازعات و بهره‌گیری ازاین شکاف برای پیشروی بی‌اعتنا نخواهد بود. بنابراین مسأله بر سر بی‌اعتنائی و یا پایان یافتن استفاده از

تاکتیک مبارزه قانونی نیست. مسأله بر سر آنست که جایگاه و وزن بهره گیری از مبارزات قانونی در کل تاکتیک توده‌ها تا چقدر است. آیا همچنان وجه عمده تاکتیک را حفظ کرده است یا آنکه در برابر افزایش وجه دیگر نقش فرعی‌تر یافته است. بی تردید در دوره جدید که خصلت اصلی و پیشرونده آن مبارزه و پیشروی از طریق اقدامات فراقانونی است، استفاده از مبارزات قانونی به موازات آن و در ترکیب با آن و به عنوان بخشی از تاکتیک‌های توده‌ای هم‌چنان مطرح است. **از اینرو باید نتیجه گرفت که بحث نه بر سر انکار مبارزه قانونی و عدم استفاده از آن بلکه بر سر جایگاه آن بعنوان وجه عمده و غیر عمده است.**

جنبش توده‌ای برای پیشروی و تقویت خویش جهت نیل به هدف استراتژیکی خود-سرنگونی نظام حاکم-میتواند و باید از مبارزه قانونی در کنار مبارزه عمدتاً فراقانونی خود استفاده کند. چه بسا توده‌ها در دور جدید با ترکیب مبارزه فراقانونی (شکل اصلی) با قانونی اشکال بدیعی از تاکتیک‌های توده‌ای را بیافرینند. تلفیق خواست استراتژیکی با خواست‌های تاکتیکی و یا خواست رفرم بزرگ (انقلاب) با اصلاحات و رفرم‌های کوچک به مدد فشار از پائین، همیشه مد نظر کمونیست‌ها بوده است. در جامعه مشخص ما بدلیل تقابل انباشت انفجاری مطالبات برآورده نشده در برابر یک رژیم تمامت‌گرای بشدت واپس‌گرا، تحقق هرنوع اصلاح و رفرمی (علیرغم خواست اصلاح طلبان) بستر ساز انقلاب و فراتر رفتن مردم از محدوده نظام است. و وقوف به همین واقعیت توضیح دهنده دلیل مقاومت و سخت سری جناح حاکم از یکسو و ترس اصلاح طلبان از سوی دیگر است. بنابراین نباید گمان داشت که با مبارزه برای رفرم و اصلاح انقلاب مدفون می‌شود. باین ترتیب مبارزه برای رفرم-اگر که در جای خود قرار بگیرد- می‌تواند حتی تقویت کننده انقلاب باشد. ما باید همواره تفاوت بین رفرم و رفرمیست و نیز رابطه انقلاب و رفرم را در مدنظر داشته باشیم.

آیا به بن رسیدن مبارزه قانونی معادل فعلیت یافتن مبارزه فراقانونی است؟ الزاماً نه! و در شرایط مشخص هنوزنه! نباید پنداشت که به بن رسیدن دوره پیشروی قانونی الزاماً معادل فعلیت یافتن مبارزه فراقانونی است. البته به پایان رسیدن دوره پیشروی قانونی به معنای ضرورت یافتن مبارزه فراقانونی هست و در شرایط مشخص ما چیزی فراتر از آن هم هست: به معنای فراهم شدن زمینه عینی. اما باز هم نباید پنداشت که فراهم شدن زمینه عینی الزاماً به معنای فعلیت یافتن آن در مقیاس توده‌ای است. از همین رو اضافه کردن خصلت **انتقالی** به دوره تازه برای قرار دادن خصلت عمومی تاکتیک در ظرف مکان و زمان معین ضرورت دارد.

انتقال از مرحله پیشروی مبتنی بر قانون و با سپر اصلاح طلبان، به مرحله فراقانونی و اقدام مستقیم، و یا بعبارت دیگر انتقال از مبارزات غیر مستقیم و با وساطت اصلاح طلبان به مبارزات مستقیم و بدون وساطت اصلاح طلبان، در مقیاس توده‌ای نمی‌تواند یک شبه و با سرعت انتزاع ذهنی نخبگان فکری صورت گیرد. این روند مراحل و سازوکارهای خود را دارد. از همین رو باید گفت که انتقال یکی از مشخصه‌های مرحله کنونی است که می‌تواند ترکیبی از خصلت دوره قبلی و دوره جدید را با خود همراه داشته باشد. و حتی ممکن است گاهی باتوجه به شرایط و شدت گرفتن معرکه نبرد جناح‌ها و توازن نیرو شکلی از گذشته عمده گردد. اما بهرحال روند رو برشد و راه گشا، همانا تقویت مداوم روند فراقانونی بعنوان مشخصه اصلی این دوره خواهد بود. اگر توده‌ها خصلت انتقالی را در نظر نگیرند باخلاقاً بزرگی در مبارزات خود مواجه خواهند شد و اگر ما خصلت انتقالی را نادیده بگیریم با غافلگیری در ابتکارات توده‌ای تاکتیک‌ها مواجه خواهیم شد.

درصحت از رویکرد به مرحله فراقانونی، باید به یک امر مهم یعنی روانشناسی بحق توده‌ای نیز توجه کنیم. هنوز بیش از بیست سال از انقلاب بهمن نگذشته است. تصویر و خاطره مردم از انقلاب بهمن تصویر مثبتی نیست. در ذهن مردم-بویژه در سطح روشنفکران و نخبگان فکری- بناچار جنبه منفی و شکست انقلاب (که مولد بختگی بنام جمهوری اسلامی گردید) برحسته است. بنابراین آن‌ها، گرچه اجتناب ناپذیراً بدان سو روانند و گرچه خواست‌ها و مطالباتی فراتر از اصلاحات دارند، اما

از توسل به راهکارهای انقلابی اکراه دارند. بدون توجه باین مسأله بعنوان یکی از عوامل، فهم پیدایش تاکتیک‌های توده‌ای پس از دوم خرداد مشکل خواهد بود. علاوه برآن حجم و سنگینی تبلیغات اصلاح طلبان و نخبگان فکری داخل را هم باید بآن اضافه کرد. البته استفاده از اقدامات فراقانونی الزاماً به معنای ترویج خشونت نیست و نباید باشد و ما باید در ضرورت تبیین مرحله جدید باین روانشناسی توجه کنیم.

در یک جمع بندی می‌توان گفت پس اگر هنوز وجه عمده و لبه تیز یورش مردم هم چنان جناح تمامت خواه است، و اگر شکاف بین آنها و اصلاح طلبان دولتی همچنان روبه تشدید است، و آنها هنوز نتوانسته‌اند بایکدیگر بسازش برسند، و اگر مردم در برزخ انتقال از اقدام غیر مستقیم به مستقیم (ناشی از پایان پیشروی متکی به قانون به مرحله فراقانونی) هنوز توان اقدام مستقیم و رو دررو را در مقیاس توده‌ای ندارند، پس لازم است برای اجتناب از خلأ انتقال و برای عبور از مرحله انتقال به ترکیبی از مبارزات قانونی و فراقانونی (با تکیه اصلی بر وجه اخیر) مبادرت ورزند.

در انتهای این نوشته لازم است باختصار به دو موضوع دیگر اشاره کنیم و با طرح رؤس و خطوط کلی تاکتیک این مرحله جدید آنرا به پایان برسانیم:

۱- شکنندگی تهاجم جناح حاکم: گرچه همانطور که در متن نوشته حاضر مورد بحث قرار گرفت، جناح حاکم تحت شرایط معینی توانسته است حالت تعرض بخود بگیرد، اما بنا بدلائلی عبور بشیوه جدید حکومتی و تکمیل آن شکننده بوده و بنظر نمیرسد چشم اندازی برای موفقیت نهائی برای تهاجم رژیم وجود داشته باشد: الف- بدلیل آنکه تعرض فوق در انطباق با توازن واقعی نیروها با توجه به در نظر گرفتن مؤلفه‌های موجود توازن قوا نیست. ب- دامنه انزوا و فروریزی پایگاه جناح حاکم چنان شتابان است که حتی دستگاه‌های اخص سرکوب (سیخ و سپاه) نیز از تیررس آن در امان نبوده و آمادگی آنرا دارند که در تحولات بزرگ باسانی دچار شکاف و دوگانگی بشوند. ج- جناح حاکم فاقد کمترین ظرفیت رفرم و ائتلاف است و حتی قادر نیست که بهمین دلیل از شکاف‌های موجود آمده در اردوی اصلاح طلبان بهره گیرد. بهمین دلیل دائماً در برابر خود جبهه گسترده‌ای از مخالفین را در مقیاس سراسری بازتولید می‌کند. و بالأخره با تعمیق بحران سیاسی و اقتصادی نارضایتی عمومی گسترش بیشتری یافته و بعید است برخلاف تصور جناح حاکم این نارضایتی بسود وی علیه جناح اصلاح طلب واریز شود. به مجموعه دلایل فوق علیرغم بهره‌گیری مقطعی جناح حاکم از خلأ حاصل از انتقال جنبش توده‌ای به فاز تازه بعید است که بتواند انسجام خویش را در فاز توسعه یافته تر بعدی جنبش توده‌ای حفظ نماید.

۲- با عبور جنبش از مرحله قانونی به مرحله فراقانونی لزوم یافتن طرح‌های اثباتی و جایگزین در مقیاس توده‌ای بیش از پیش مطرح شده و رفته رفته به مهمترین مسأله این مرحله تبدیل می‌شود. و همین عامل موجب تحرکاتی در نیروهای برانداز و مدعی جایگزین (همچون مجاهدین با تشدید فعالیت مسلحانه، و نیروهای سلطنت و حامیانشان با تشدید فعالیت تبلیغاتی -سیاسی) شده است. اصلاح طلبان غیرخودی شامل ملی-مذهبی‌ها و نیروهای ملی‌گرا نیز بهمین دلیل (بعنوان خطر جایگزین) بیش از پیش زیر فشار قرار گرفته و رژیم تلاش کرده است که بهرقیمت شده ازورود نمایندگانشان به مجلس جلوگیری کند. اصلاح طلبان خارج از کشور نیز در جهت رفع گسست خود با اصلاح طلبان داخلی و در حمایت از آنان در پی کنفرانس برلین تحرکات تازه‌ای را با شعار حق بازگشت بایران (در همناوئی با جناح اصلاح طلب رژیم) آغاز کرده‌اند. با وجود آنکه بستر مبارزات توده‌ای بسمت رادیکالیزه‌تر شدن است، اما پیوند نیروهای چپ و رادیکال مهاجر با نیروهای چپ و رادیکال داخل همچنان گسسته است و بهمین دلیل تمرکز بر روی برطرف ساختن گسست فوق مهمترین وظیفه اکنون چپ مهاجر را تشکیل می‌دهد.

با توجه به نکاتی که در پیوند با تحولات نوین یکسال گذشته و بویژه پس از انتخابات مجلس ششم مطرح شد، از نقطه

نظر خطوط سیاست تاکتیکی در دور جدید باید بشرح زیر عمل کنیم:

الف- باید در راستای سرنگونی، تمام تلاش خویش را در جهت دامن زدن و تقویت گسترده ترین مقاومت (با اشکال متناسب ائتلافی و اتحاد عمل ها و ۰۰) در برابر تهاجم جناح حاکم به رهبری دستگاه ولایت فقیه و برای ممانعت از تکمیل تهاجم آن جهت یکدست کردن حاکمیت و سرکوب جنبش توده ای بوجود بکار گیریم.

ب- با توجه به ضرورت گسترش اقدام مستقیم، فراقانونی و بدون سپر لازم است که بیشترین تبلیغ و ترویج را بر ضرورت ایجاد و تقویت اقدام مستقل توده ای و تشکل های مستقل بعمل آوریم.

ج- باید بویژه با دوشعار و سیاست حاکم بر اصلاح طلبان- پیشروی با اتکاء به قانون و استراتژی آرامش- به مقابله برخاسته و بدانیم که تنها به میزان انزوای این دو سیاست است که مبارزات مستقل می تواند شکل بگیرد.

د- باوجود تمرکز عمده بر روی حرکات فراقانونی، لازم است برای ممانعت از خلأ انتقال از دوره قبل به دوره جدید، و برای کاهش ضریب آسیب پذیری در موارد مقتضی از تلفیق مبارزات قانونی و فراقانونی سود جست.

و- جنبش توده ای در مرحله نفی نظام قرار داشته و در حال شکل دادن به مطالبات اثباتی و جایگزین است. در چنین شرایطی نیروهای چپ (چه داخل و چه خارج) باید بیش از هر زمانی به ارائه طرح اثباتی و طرح جایگزین خود به جنبش توده ای پرداخته و صفوف خویش را با این هدف بزرگ آرایش دهند.

تقی روزبه ۲۹ تیر ۷۹- ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۰